

توسعه نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران (۱۳۶۸-۱۳۸۴)

محمد عابدی اردکانی*

چکیده

برای درک و تحلیل ماهیت توسعه سیاسی، به ویژه با رویکرد مقایسه و طبقه بندی نظام های سیاسی، تمرکز بر پدیده فرهنگ سیاسی نخبگان بسیار مهم است. به عبارت دیگر توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی سیاسی ارتباط نزدیکی با ایدئولوژی و نگرش نخبگان سیاسی دارد، به گونه ای که تغییر در آنها بر روند توسعه سیاسی مؤثر است. گرچه توان نظام سیاسی برای تحقق بخشیدن به مؤلفه های توسعه سیاسی، بی ارتباط با فرهنگ سیاسی عامه نیست، لیکن نگرش، احساسات و شناخت نخبگان در تقویت یا تضعیف عناصر توسعه سیاسی، نقش بسیار مؤثرتری در مقایسه با فرهنگ سیاسی عامه دارد.

* عضو هیئت علمی دانشگاه یزد (maa1374@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۵/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۱۶

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال نهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۶۹-۱۳۳

در این مقاله، پس از مشخص شدن مبانی نظری «رابطه میان فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی با توسعه نیافتگی»، جایگاه و رابطه آن با توسعه نیافتگی سیاسی در دولت‌های هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد بررسی می‌شود؛ از این رو، هدف اصلی پژوهش حاضر، مشخص کردن رابطه میان فرهنگ سیاسی نخبگان در این سه دوره با توسعه نیافتگی سیاسی براساس الگوی نظری از پیش تعیین شده است. دستیابی به این هدف، مستلزم آزمون این فرضیه است که «عدم تمایل نخبگان سیاسی به گسترش مشارکت و رقابت در سیاست و وجود اختلاف و شکاف در میان آنها در دولت‌های هاشمی، خاتمی و احمدی‌نژاد، که بیانگر نوعی فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه‌گرا به جای فرهنگ سیاسی مشارکتی و وفاق‌گرا است، یکی از عوامل اصلی و جدی توسعه نیافتگی سیاسی بوده است».

واژگان کلیدی: ایران، توسعه سیاسی، نخبگان سیاسی، فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه‌گرا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

مطالعه توسعه سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی، یکی از دغدغه‌های فکری اصلی اندیشمندان سیاسی بوده است. از افلاطون و ارسطو گرفته تا سن‌توماس داکن و آکوئیناس، از ماکیاولی و مونتسکیو و روسو و ماکس وبر تا پوپر و فوکو و مارکوزه، هریک در آثار خود به نوعی به فرهنگ سیاسی توجه داشته‌اند. با وجود این، از دهه ۱۹۵۰ به بعد بود که متفکرانی چون آلموند، وربا، پای، بیر و اولام در مطالعات تطبیقی خود در سیاست، بررسی مستقیم و دقیق مفهوم فرهنگ سیاسی را سازمان دادند. معروف‌ترین تحقیق تجربی در این زمینه، کار آلموند و وربا در کتاب «فرهنگ مدنی» است. در این کتاب نگرش‌های سیاسی در پنج کشور امریکا، انگلستان، آلمان غربی، ایتالیا و مکزیک مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از جنبه‌های مهم این مطالعه، تقسیم فرهنگ سیاسی به سه نوع مشارکتی، تابع و محلی توسط این دو متفکر است. مهم‌تر از این اثر، کتاب «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی» است که توسط لوسین پای و سیدنی وربا گردآوری شده است. در این اثر، فرهنگ‌های مختلف در کنار هم مطالعه شده و در پایان کتاب، وربا آنها را با هم مقایسه کرده است.

روند بالا بیانگر آن است که تا چه اندازه مفاهیم و چارچوب‌های کلی مربوط به فرهنگ سیاسی با فرایندها و مسائل مرتبط با توسعه سیاسی در ارتباط نزدیک هستند. در واقع فرهنگ سیاسی چارچوب مناسبی برای آمیختن روانشناسی فردی و جامعه‌شناسی جمعی است که به کمک آن می‌توان نظام‌های سیاسی را طبقه‌بندی و چگونگی توسعه و تغییر را در آنها درک کرد. فرهنگ سیاسی برای فرد امکان نظارت بر رفتار سیاسی مؤثر و برای اجتماع، ساخت نظام‌یافته‌ای از ارزش‌ها و

ملاحظات معقول را فراهم می‌کند (Pye, 1965: 8). هرگونه تحلیل متمرکز بر پدیده فرهنگ، برای درک ماهیت توسعه سیاسی و تغییر مناسب است.

اگر کل افراد جامعه را به دو گروه «نخبه» و «توده» تقسیم کنیم، در آن صورت باید پرسید که فرهنگ سیاسی توده تأثیر و نقش بیشتری در فرایند توسعه سیاسی دارد یا فرهنگ سیاسی نخبه؟ تجارب تاریخی نشان می‌دهد که در هر کشوری با هر نوع نظام سیاسی حتی به‌ظاهر نظام‌های دموکراتیک، نخبگان از جایگاه و موقعیت مهم و قاطعی برخوردارند و فکر و تصمیم‌گیری و عمل آنها در نحوه و میزان تحقق بخشیدن به خواسته‌های مردم تعیین‌کننده است. در واقع نوع نگرش سیاسی نخبگان حاکم، که متأثر از فرهنگ سیاسی آنها است، بی‌تردید نقش زیادی در کنش‌های سیاسی دارد. نگرش و رفتار سیاسی نخبگان در تقویت یا تضعیف زمینه‌های توسعه سیاسی و جلب مشارکت و رقابت احاد گروه‌های اجتماعی، تعیین‌کننده‌تر از فرهنگ سیاسی عمومی است. در واقع فرهنگ سیاسی نخبگان مقدم بر فرهنگ سیاسی عامه است. بنا به تجربه تاریخی کشورهای مختلف، گذار به دموکراسی و رسیدن به توسعه سیاسی به حرکت اساسی از بالا نیاز دارد، یعنی ابتدا این اندیشه و عمل نخبگان سیاسی است که باید با مبانی توسعه سیاسی همسو باشد و پس از آن است که می‌توان به تسری این نوع از اندیشه و عمل در بین توده مردم امیدوار بود.

این مقاله، بنا به استدلال‌هایی که در بالا گفته شد، به دنبال تحلیل این موضوع است که در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد خاتمی و محمود احمدی‌نژاد مهم‌ترین عامل توسعه‌نیافتگی سیاسی، فرهنگ سیاسی «تابعیتی» و «منازعه‌گرایی» نخبگان سیاسی در این دوران بوده است. درحقیقت نگارندگان این مقاله تلاش کرده‌اند تا نشان دهند که عامل توسعه‌نیافتگی سیاسی در دولت‌های مذکور، ارتباط تنگاتنگی با فرهنگ سیاسی نخبگان این دوران دارد؛ از این رو ادعای این مقاله آن است که «وجود اختلاف و شکاف در میان نخبگان سیاسی در دولت‌های هاشمی، خاتمی و رفسنجانی، که بیانگر نوعی فرهنگ سیاسی تابعیتی و ستیزه‌جویی به‌جای فرهنگ سیاسی مشارکتی است، یکی از عوامل اصلی و جدی توسعه‌نیافتگی سیاسی بوده است». برای ارزیابی این فرضیه، با روش کتابخانه‌ای و اسنادی، داده‌های مناسب جمع‌آوری و سپس توصیف و تحلیل شده‌اند. پس از تعیین مبانی نظری و

چارچوب مفهومی تحقیق، وضعیت توسعه سیاسی در دولت‌های مورد نظر، با تکیه بر فرهنگ سیاسی نخبگان در هر دوره، بررسی و مشخص شده است که عامل اصلی توسعه نیافتگی سیاسی یا عدم استمرار آن، فرهنگ سیاسی نامناسب نخبگان سیاسی با توسعه یافتگی در این سه دوره بوده است.

۱. مبانی نظری

در تبیین توسعه سیاسی، یکی از عناصر بسیار تأثیرگذار، نخبگان جامعه هستند. نخبه در کلی‌ترین مفهوم آن به گروهی از اشخاص گفته می‌شود که در هر جامعه‌ای مواضع رفیعی در اختیار یا در رشته‌ای خاص برتری دارند (باتامور، ۱۳۶۹: ۱). پاره‌تو، متفکر نخبه‌گرای برجسته کلاسیک، نخبگان را در دو معنای کلی و خاص در نظر می‌گیرد. در معنای کلی، نخبگان به افرادی گفته می‌شود که بالاترین امتیازها را در رشته فعالیت خویش کسب کرده‌اند. به عبارت دیگر، نخبگان تعداد معدودی از افراد جامعه هستند که هر یک در سپهر فعالیت خویش توفیق یافته و به مرتبه بالایی از سلسله مراتب حرفه‌ای نائل شده‌اند (آرون، ۱۳۷۰: ۴۹۳؛ باتامور، ۱۳۶۹: ۳). در این معنا، به نظر او نخبه کسی است که ذاتاً دارای امتیازات هوشی، جسمی و روانی است. این مواهب را طبیعت در وجود او به عاریت نهاده و باعث شده است که از برجستگی خاص و خصائصی چون هوش، ذکاوت، مهارت و صلاحیت برخوردار باشد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۹). در معنای خاص، منظور او از مفهوم نخبه، «نخبگان حاکم» است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم نقش قابل توجهی در حکومت دارند و در مقابل قشر پایین‌تر یا غیرنخبگان قرار می‌گیرند و از لحاظ سیاسی و اجتماعی دارای وظایف حاکمه هستند (آرون، ۱۳۷۰: ۴۹۴). برداشت دوم پاره‌تو از نخبگان توسط موسکا و لاسول نیز دنبال شده است؛ البته موسکا از اصطلاح «طبقه حاکم» و لاسول از مفهوم «نخبگان سیاسی» استفاده می‌کند (بدیع، ۱۳۸۵: ۳۵). سریع‌القلم با اندکی تغییر، نخبگان را به دو گروه کلی «نخبگان فکری» و «نخبگان ابزاری»، تقسیم می‌کند. به نظر او، نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری تولیدکننده فکر، روش‌های بهینه، نظریه، آینده‌نگری و دوراندیشی و مشخص‌کننده روش‌های عقلایی تحقق اهداف محسوب می‌شوند. البته نخبه ابزاری

می‌تواند در عرصه سیاست و یا نظام اقتصادی، از توانایی‌های فکری نیز برخوردار باشد. وی در مجموع، لغت نخبگان را به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی‌های وسیع فکری و سازمان‌دهی تعریف می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۱ و ۶۶).

با در نظر گرفتن ملاحظات بالا، ملاک نخبگی نخبگان سیاسی را می‌توان در سه عامل یافت: ۱. داشتن شهرت عمومی؛ ۲. برخورداری از جایگاه ویژه در تصمیم‌گیری‌ها؛ و ۳. به عهده داشتن مناصب رسمی در سازمان‌های سیاسی و اداری (خواججه‌سروی، ۱۳۹۰: ۱۹۲-۱۹۱). در این مقاله، با در نظر گرفتن این سه ملاک، منظور از نخبگان سیاسی که با مفاهیم نخبگان حاکم، ابزاری، مسلط، و مشابه آنها همخوانی و انطباق دارد، افراد مشهور و صاحب‌منصب رسمی در سازمان‌های سیاسی و اداری هستند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم در تصمیم‌گیری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و تحولات سیاسی و اجتماعی کشور مشارکت و دخالت دارند.

موضع نخبگان سیاسی نسبت به توسعه سیاسی دارای اشکال گوناگون و متنوعی است. ممکن است برخی از آنها بکوشند با تحولات ناشی از توسعه، با نسبت‌های متفاوتی از موفقیت، هماهنگ شوند؛ بعضی دیگر ممکن است درصدد برآیند فرایند توسعه سیاسی را به‌عنوان وسیله بهبود بخشیدن به جامعه یا قدرت خود در درون آن جامعه آغاز و کنترل کنند؛ عده‌ای هم ممکن است خودشان محصول توسعه سیاسی باشند؛ به‌علاوه، آنها خود با یکدیگر به شیوه‌های مختلف تعامل دارند. با این حساب، نخبگان سیاسی در برابر فرایند توسعه سیاسی ممکن است به‌عنوان «نخبگان سنتی غیرانطباق‌گرا»، «نخبگان سنتی انطباق‌گرا»، «نخبگان در حال گذار» (یاری‌گر) یا «نخبگان مدرن پایدار» شناخته شوند (حافظیان، ۱۳۸۸: ۳۶). البته در اینجا باید منظور از توسعه سیاسی مشخص شود.

توسعه سیاسی، فرایند پیچیده‌ای است که در آن عوامل گوناگونی دخیلند و هر اندیشمندی برحسب نوع گرایش، میزان آگاهی و دلایل دیگری از این قبیل، بعد یا ابعادی از این فرایند پیچیده را مورد توجه قرار داده است. برای مثال، ساموئل هانتینگتون معتقد است چهار شاخص اصلی توسعه سیاسی عبارتند از: ۱- جایگزین شدن اقتدار سیاسی سنتی، مذهبی، قومی و خاندانی با اقتدار سیاسی دنیوی و ملی

واحد (معقول شدن اقتدار سیاسی)؛ ۲- تمایز کارکردهای سیاسی نوین از قدیم و رشد ساختارهای مربوط به کارکردهای جدید، کامل تر و پیچیده تر و منضبط تر شدن سلسله مراتب اداری؛ ۳- مشارکت هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی؛ و ۴- توانایی بالای نظام سیاسی برای رسیدن به اهداف خود (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۶-۵۵). دیگر اندیشمندان سیاسی نیز برای تعریف توسعه سیاسی از همان شاخص‌ها و متغیرهایی استفاده کرده‌اند که هانتینگتون کم‌وبیش به آنها اشاره کرده است. برای مثال، لئونارد بایندر از چهار شاخص «سازمان»، «کارآیی»، «عقل عملی» و «همبستگی ایدئولوژیک رهبران و پیروان» (بایندر، ۱۳۵۵: ۳۰۵)؛ لوسین پای و جیمز کلمن از سه شاخص «انفکاک ساختاری»، «الزام‌های برابری» و «ظرفیت همگون‌کننده» (Pye, 1963: 16)؛ آلموند و پاول از شش شاخص «برتری فعالیت‌های جمعی بر فردگرایی»، «میزان همبستگی با نظام سیاسی»، «روابط سیاسی مبتنی بر اعتماد متقابل»، «تنوع ساختاری»، «فرهنگ دنیوی» و «سطح بالای استقلال نظام‌های فرعی» (Almond and Powell, 1978: 363-370)؛ و اس. ان. ایزنشتاد از سه شاخص «ساختار سیاسی متنوع و تخصصی»، «گسترش روزافزون دامنه فعالیت‌های قانونی و اداری و سیاسی در کلیه بخش‌های جامعه» و «تضعیف نخبگان سنتی» (Eisenstadt, 1973: 24, 48, 49, 74) نام برده‌اند.

به این ترتیب، در بیشتر تعاریف توسعه سیاسی، سخن از شکل‌گیری قالب فکری یا سیاسی جدیدی است که در آن یک فرایند پیش‌رونده ولی متعادل و اثبات سیاسی ایجاد و نهادینه می‌شود. در فرایند مذکور یک جماعت انسانی-سیاسی به سوی مشارکت فعالانه سیاسی خود داوطلبانه، آگاهانه و عاقلانه گام برمی‌دارد و می‌کوشد تا برای مشکلات مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود، با همدلی و به‌طور غیرخشونت‌آمیز، راه‌جویی مدبرانه و پایا داشته باشد (سیف‌زاده، ۱۳۷۵: ۷۵). همچنین توسعه سیاسی بیانگر افزایش ظرفیت و کارآیی یک نظام سیاسی برای حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، تغییرات اساسی و فراهم کردن زمینه بیشتر برای حضور مردم در عرصه‌های مختلف امور جامعه مانند شوراهای احزاب، مطبوعات و رسانه‌ها است (علاقه‌بند، ۱۳۷۱: ۱۲۲). در این مقاله نیز توسعه سیاسی مفهومی چندبعدی و غامض محسوب می‌شود که بعضی از شاخص‌های مهم آن عبارتند از: «امکان تضارب آراء و بیان آزاد افکار و دیدگاه‌ها

به جای ستیز و کشمکش‌های کور جناحی»، «وجود احزاب و مطبوعات سیاسی و امکان فعالیت آزاد آنها»، «باور به برابری و امکان رقابت و مشارکت سیاسی آزادانه»، «بهره‌مندی از سعه صدر و تحمل بالا» و «ترجیح منافع ملی و جمعی بر منافع فردی».

تنوع در مواضع نخبگان سیاسی نسبت به توسعه سیاسی، باعث شده است که متفکران سیاسی درباره نظریه‌پردازی در مورد «نقش نخبگان سیاسی در فرایند توسعه سیاسی»، نظرها و دیدگاه‌های مختلفی ارائه کنند. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان آنها را در سه دسته جای داد. عده‌ای از اندیشمندان سیاسی بر این باورند که توسعه سیاسی به نخبگانی نیاز دارد که از توانایی فکری، علمی، تخصص و مهارت و سازمان‌دهی بالایی برخوردار باشند. طبق این نظر، نخبگانی قادر به ایجاد و گسترش و یا کنترل توسعه هستند که برای مثال از تحصیلات عالی برخوردار باشند، در دانشگاه‌های معتبر و در رشته‌های علمی مناسب، از مهارت و تخصص‌های لازم بهره‌مند شده باشند و براساس همین مهارت‌ها و تخصص‌ها، مملکت‌داری و مدیریت جامعه را به‌عهده بگیرند. مطابق این دیدگاه، از آنجاکه توسعه‌یافتگی یک بحث انسانی و مجموعه‌ای است و از سوی دیگر، استعداد، توانایی و مهارت افراد متفاوت است، بنابراین باید بهترین، پیچیده‌ترین، کارآترین و متخصص‌ترین افراد وارد حوزه «اجرایی» توسعه شوند (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۵).

براساس دیدگاه دوم، لازمه دستیابی به توسعه سیاسی، انسجام درونی میان نخبگان - اعم از فکری و ابزاری- است. به عبارت دیگر، توسعه‌یافتگی نتیجه استنباط‌های مشترک از مفاهیم کلیدی و اجماع‌نظر کلان فکری در میان نخبگان است (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۸۷). بنابراین از یک سو باید میان سیاست، فرهنگ و اقتصاد انسجام وجود داشته باشد و از سوی دیگر، این انسجام دوام یابد. طبق این دیدگاه، سقوط نظام سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سابق، معلول بی‌توجهی به تضادهای ناشی از کارکرد، به‌ویژه در حوزه سیاسی با اقتصاد از یک سو و تضادهای ذاتی میان فرهنگ و سیاست با اقتصاد از سوی دیگر بود (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۸۷). تأکید این دیدگاه بر آن است که اگر جمعی متشکل در کار نباشد، فعالیت جمعی به‌دست نمی‌آید. توسعه سیاسی هدفی عظیم است که بالاترین درجات هماهنگی و همسویی

و انطباق را می‌طلبد (Johnson(s), 1987: 5-32). توسعه‌یافتگی را باید هدایت کرد و بهترین افراد برای هدایت، نخبگان فکری و ابزاری هستند. در جوامع توسعه‌یافته، میان این دو نوع نخبه ائتلافی منطقی و عقلایی وجود دارد که نقش بسیار مهمی در توسعه آنها داشته است. تا زمانی که میان نخبگان اتحاد و اجماع نظر روشی و کیفی وجود نداشته باشد، امکان توسعه فراهم نمی‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۲). ویژگی‌های علمی و تخصصی و اجرایی نخبگان سیاسی به اندازه تفکر و اندیشه نخبگان فکری حائز اهمیت است و در فرایند توسعه‌یافتگی باید هر دوی آنها مورد توجه قرار گیرد. معمولاً نخبگان سیاسی، به دلیل فعالیت اجرایی و مشکلات ناشی از آن، فرصت اندیشیدن، برنامه‌ریزی، نظریه‌پردازی و پرداختن به فرایندها ندارند. از سوی دیگر، نخبگان فکری فاقد آگاهی‌ها و تجارب نخبگان سیاسی هستند. در نتیجه، نخبه ابزاری از نظریه و اندیشه نخبه فکری بهره می‌برد و نخبه فکری از اطلاعات و حساسیت و تجارب نخبه ابزاری استفاده می‌کند. به این ترتیب، طبق دیدگاه دوم ملاک توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی سیاسی در یک جامعه ماهیت، نوع و میزان تعامل و همکاری سازمانی، فکری و اجرایی و یا انسجام درونی میان نخبگان فکری و ابزاری است.

در ذیل این دیدگاه، البته مسئله تغییرات یا چرخش نخبگان در طول زمان نیز قابل طرح است که ریشه آن به نظریه‌پردازی چون پاره‌تو و موسکا برمی‌گردد. از نظر پاره‌تو، گروه نخبه در جامعه محصول نیروهای اقتصادی یا اجتماعی نیست، بلکه از ویژگی‌های انسانی، توانایی‌ها و گزینه‌های فردی ناشی می‌شود (راش، ۱۳۷۷: ۷۰). او معتقد است، ترکیب میزان درستی از دو گزینه «تدابیر» و «بقای مجموعه‌ها» (سرکوب و سازش) که تجلی اولی در «روبهان» و دومی در «شیران» است، موجب توفیق و ادامه قدرت نخبگان سیاسی می‌شود و هرگاه میزان سازش‌پذیری نخبگان مسلط فزونی گیرد، گروه رقیبی یا از میان خود نخبگان و یا درون توده پدید می‌آید (بشیریه، ۱۳۹۲: ۷۳). در مقابل، موسکا معتقد است، وجود نخبگان و سلطه آنها بر جامعه مبتنی بر موقعیت و توانایی‌های سازمانی آنها است. بنابراین عواملی چون «ثروت جدید در جامعه»، «افزایش اهمیت عملی دانش» و «احیاء و گسترش مذهب یا جریان فکری جدید» می‌تواند موجب تغییر ترکیب

نخبگان شود (Bhatia, 1974: 17).

اگر زمانی ویلیام کوانت گفته بود، تحولات در ترکیب نخبگان سیاسی اغلب بازتاب دگرگونی‌های گسترده اجتماعی و سیاسی در کل جامعه تلقی می‌شود (Quandt, 1970: 187)، اکنون باید گفت، تغییرات مذکور بسی فراتر از دولت ملی و نوعاً متأثر از فرهنگ غربی در عصر «جهانی‌شدن» است. برای مثال، موضع نخبگان سیاسی در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران- نسبت به مسئله غرب و تجدد، می‌تواند بستر لازم برای تقسیم آنها به «نخبگان سیاسی سنتی و مدرن» را فراهم کند. تفاوت برداشت و ناسازگاری میان ارزش‌های مورد قبول این دو گروه نخبه می‌تواند منجر به مواضع متفاوت و حتی متعارض آنها در قبال توسعه سیاسی شود. نخبگان حاکم مدرن که ویژگی آنها تحصیلات و تعهدات ارزشی مدرن است، برخلاف هم‌تایان سنتی خود که نسبت به این امتیازات به دیده تردید می‌نگرند، اغلب متعهد به ایجاد تحول اجتماعی و سیاسی فراگیر هستند؛ درحالی‌که نخبگان سنتی اصولاً در برابر تغییرات سیاسی یا اجتماعی مخالفت و مقاومت می‌کنند (Eisenstadt, 1973: 48-49, 74).

براساس دیدگاه سوم، توسعه سیاسی به نخبگان و مجریانی نیاز دارد که علاوه بر توانایی علمی و فکری و بهره‌مندی از تجارب و تخصص‌های لازم، از نظر شخصیت و اخلاق نیز با دیگران متفاوت باشند. شخصیت، اخلاق و فرهنگ حاکم بر نخبگان، به مراتب مهم‌تر از افکار، تجارب و تخصص‌های آنها است. به عبارت دیگر، در فرایند دستیابی به توسعه سیاسی، علم، فکر، تجربه و تخصص نخبگان سیاسی گرچه شرط‌های لازم محسوب می‌شوند، اما کافی نیستند؛ زیرا برای مثال می‌توان از علم و تخصص یک نخبه سیاسی استفاده کرد و آنها را در روند توسعه به کار گرفت؛ اما در زمینه شخصیت و امور فرهنگی یا اخلاقی باید همه نخبگان شخصاً متحول شوند. لازمه دستیابی به توسعه سیاسی، تحول در فرهنگ و شخصیت نخبگان سیاسی است. ما در اینجا پیش و بیش از نیاز به علم و تخصص و تجربه، نیاز به وظیفه‌شناسی، مسئولیت‌پذیری، انصاف، روحیه انتقادپذیری، ترجیح منافع ملی بر منافع شخصی یا جناحی و حسن‌ظن به دیگران داریم. به این ترتیب براساس دیدگاه سوم، میزان توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی در هر جامعه‌ای ارتباط

بسیار نزدیکی با نوع و ماهیت ایدئولوژی و نگرش یا فرهنگ به‌ویژه فرهنگ سیاسی - نخبگان مسلط و حاکم بر آن جامعه دارد.

اما فرهنگ سیاسی چیست؟ از فرهنگ سیاسی تعاریف متعددی شده است. پای، معتقد است فرهنگ سیاسی مجموعه نگرش‌ها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی سامان می‌دهد و اصول و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند (Pye, 1965: 7). وربا می‌گوید فرهنگ سیاسی ماهیتاً شامل نظامی از باورهای تجربی، نشانه‌های بیانی و عاطفی و ارزش‌ها است که شرایطی را که عمل سیاسی در آن رخ می‌دهد، مشخص می‌کند (Verba, 1965: 513). به‌نظر آلموند، هر نظام سیاسی متضمن یک الگوی خاص از جهت‌گیری به‌سوی کنش‌های سیاسی است، یا به‌عبارت دیگر دارای یک قلمروی ذهنی سامان‌یافته درباره سیاست است که به جامعه، ترتیب نهادها و اتکای اجتماع بر افعال فردی معنا می‌دهد (Almond, 1956: 34-42). به باور وی، در ارزیابی سطح فرهنگ سیاسی یک جامعه مفروض، چهار ضابطه را باید در نظر گرفت: ۱. فرد چه دانشی درباره ملت، نظام سیاسی، تاریخ، قانون اساسی و مانند اینها دارد؟ ۲. از ساخت‌ها و نقش‌های نخبگان سیاسی مختلف و خط‌مشی‌های سیاسی پیشنهادی، چه می‌داند و احساسات او در مورد این امور چیست؟ ۳. فرد درباره اجرای خط‌مشی در سطح پایین، ساخت‌ها، افراد و تصمیمات درگیر در این فرایند، علاوه‌بر دانش و احساس، چه نظر و قضاوتی دارد؟ ۴. چگونه خود را به‌عنوان عضوی از نظام سیاسی تصور می‌کند و درباره قابلیت‌هایش چگونه فکر می‌کند؟ چه هنجارهایی از مشارکت را می‌شناسد؟ (پالمر، اشترن و گابریل، ۱۳۶۷: ۱۰۲-۱۰۱). چیلکوت به نقل از آلموند و وربا، فرض‌های پذیرفته‌شده در فرهنگ سیاسی را در چهار مقوله خلاصه می‌کند: ۱. فضیلت و مسئولیت مدنی؛ ۲. دموکراسی مشارکتی و کثرت‌گرا؛ ۳. نظم مبتنی بر دیوان‌سالاری عقلانی؛ و ۴. ثبات از طریق نوسازی (چیلکوت، ۱۳۷۸: ۳۴۴-۳۴۳). به زبان ساده‌تر می‌توان گفت، از نظر آلموند و وربا، فرهنگ سیاسی دارای سه بعد یا مؤلفه اساسی است: ۱. بعد شناختی؛ ۲. بعد احساسی؛ ۳. بعد ارزش‌گذارانه. ۱ بعد

1. Cognitive
2. Effective

اولی، دانسته‌ها و باورهای مردم و نخبگان را و بعد دوم، جهت‌گیری‌های عاطفی و احساسی آنها و بعد سوم نحوه داوری و قضاوت آنها را نسبت به نظام سیاسی و مقررات، نقش‌ها و ورودی و خروجی نظام نشان می‌دهد (قوام، ۱۳۷۳: ۷۱؛ خانیک، ۱۳۸۱: ۱۶۸-۱۶۷؛ سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۲۸؛ مقایسه کنید با: Rosenbaum, 1975: 58).

به این ترتیب، فرهنگ سیاسی، جهت‌گیری ذهنی ملت‌ها، گروه‌های اجتماعی یا افراد نسبت به سیاست است و تا حدی الگوهای رفتار سیاسی را شکل می‌دهد. نظام باورهای مذهبی، نمادهای بیانی، ارزش‌های اجتماعی، ادراک ذهنی از تاریخ و سیاست، ارزش‌های بنیادی، چگونگی بازنمایی احساسات، معرفت‌ها و تأملات سیاسی که محصول تجربه خاص تاریخی ملت‌ها و گروه‌ها است و چارچوب بازخوردی و رفتاری که نظام سیاسی در آن جای گرفته است را می‌توان در مفهوم نسبتاً گسترده فرهنگ سیاسی جای داد (بشیریه، ۱۳۷۰: ۹). در این مقاله منظور از فرهنگ سیاسی نخبگان، مجموع ویژگی‌های عقیدتی و رفتاری و اخلاقی آنها نسبت به مسائل مختلف حکومت و سیاست است که جنبه اکتسابی دارند. بنابراین کنش سیاسی نخبگان - از جمله موضع آنها نسبت به توسعه سیاسی - متوقف و منوط به نوع فرهنگ سیاسی آنها است. به‌طور کلی می‌توان دو نوع آرمانی از فرهنگ سیاسی ارائه داد: ۱. فرهنگ سیاسی تابعیتی؛ و ۲. فرهنگ سیاسی مشارکتی. برخی از ویژگی‌های فرهنگ تابعیتی عبارتند از: ۱. پشتوانه رابطه عمودی قدرت است؛ ۲. مردم انتظار دارند که خود حکومت تمام امور را انجام دهد و در مقابل، توقع نخبگان سیاسی نیز آن است که تمام مردم از آنها اطاعت کنند؛ ۳. مردم نسبت به وعده‌ها و مداخله سیاسی بی‌اعتمادند و سوءظن دارند و نخبگان حاکم نیز مشارکت و رقابت در سیاست را جدی نمی‌گیرند؛ ۴. چون تقاضاهای سیاسی و اجتماعی اجازه و امکان تشکل و تجمع نمی‌یابند، به‌صورت ایدئولوژی پنهان درمی‌آیند؛ ۵. نخبگان سیاسی دارای جایگاه برجسته و حرمت و قداست هستند و از قدرت زیادی برخوردار می‌باشند و تنها عامل محدودکننده آنها مذهب و سنت است؛ و ۶.

رفتارهای سیاسی، ترکیبی از فرصت‌طلبی، انفعال و کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۵۹-۱۵۷؛ قوام، ۱۳۷۳: ۷۳-۷۲). در مقابل در فرهنگ سیاسی مشارکتی، اعضای نظام سیاسی به کلیه وجوه فرهنگ سیاسی توجه دارند و برای خویش در فرایند تصمیم‌گیری نقشی فعال قائل هستند. در این فرهنگ از آنجاکه نخبگان و حتی توده‌های مردمی نوعی کنترل بر نقش‌ها، رویه‌ها و سازوکارهای نظام سیاسی دارند، اعتماد، دامنه‌های وسیعی از ذهنیت و روان فرد و جامعه را زیر پوشش می‌گیرد (خانیک، ۱۳۸۱: ۱۶۶). همچنین این امکان وجود دارد که فرهنگ سیاسی را به فرهنگ سیاسی «وفاق‌گرا» و فرهنگ سیاسی «منزعه‌گرا» تقسیم کرد. در اولی، شهروندان و نخبگان معمولاً در مورد شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری و اینکه مسائل اصلی جامعه چیست و چگونه باید آنها را حل کرد هم‌نظر هستند؛ درحالی‌که در فرهنگ نوع دوم، آنها از لحاظ نظراتی که در مورد مشروعیت نظام سیاسی و راه‌حل مشکلات اصلی دارند، به‌شدت دچار چنددستگی هستند (آلموند، پاول جونپور و مونت، ۱۳۷۶: ۷۷).

اگر به تاریخ ایران نگاهی بیافکنیم متوجه خواهیم شد که فرهنگ سیاسی حاکم بر نخبگان سیاسی ایران، چه در عصر قاجار و چه پس از آن، عمدتاً فرهنگ سیاسی از نوع تابعیتی و منزعه‌گرا بوده است. در واقع، بسیاری از مشکلات و موانع توسعه سیاسی ناشی از شخصیت و فرهنگ ضد توسعه سرآمدان سیاسی بوده است، نه تخصص و علم و تجربه آنها (شهرام‌نیا و اسکندری، ۱۳۸۹: ۹۳-۹۲). به‌رغم تحولات وسیع در ایران و تغییر متعدد نظام‌های سیاسی در چند قرن اخیر، فرهنگ سیاسی ایرانیان و از جمله نخبگان سیاسی - دگرگونی چندانی پیدا نکرده است. اغلب سیاست، مشغله‌ای خصمانه تلقی شده و در آن بهترین راه‌حل برای تأمین منافع هر طرف، ادامه منازعه و عدم سازش به‌شمار رفته است. درعین حال در فرهنگ سیاسی نخبگان ایرانی، هرگونه منازعه که مدعی نفی اصول حاکم بر سیاست شود، ناپسند به‌شمار رفته است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۱). آنها به‌رغم درگیر بودن در منازعه قدرت، تأکید دارند که باید از طریق منازعه سیاسی، منازعه سیاسی را از بین برد. به‌عبارت دیگر، در میان آنها، سیاست بیشتر به‌معنای چگونگی از میدان به‌در بردن رقبا و مخالفان دیده شده است تا به‌معنی چگونگی جلب همکاری

و ایجاد آشتی و سازش برای حسن اداره امور جامعه (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۲).

سوءاستفاده از اموال عمومی، فقدان روحیه کار جمعی و فروپاشی احزاب سیاسی، روحیه اقتدارگرایی و انتقادناپذیری، نداشتن سعه صدر و تحمل، خشم و خشونت، رفتارهایی هستند که کم و بیش از سوی نخبگان سیاسی ایران معاصر بروز یافته است. دست کم بخش قابل توجهی از آنها، به جای آنکه «زندگی خود را وقف سیاست» کنند، «از قبل سیاست زندگی» کرده‌اند. مهدی بازرگان رفتار فرهنگی نخبگان ایرانی را در یکی از جلسه‌های مربوط به حل اختلاف با شرکت نفت انگلیس منعکس کرده است. وی می‌گوید هنگامی که هیئت مختلط حل اختلاف برای حل و فصل مشکلات وارد آبادان شد، یکی از نخبگان همراه (مکی) به دلیل اینکه مهندس حسینی بیش از او مورد احترام و ابراز احساسات واقع شده بود، در وقت نهار سخت به حسینی پرید و وی را مورد عتاب و بی‌مهری شدید قرار داد و بعد از ظهر، زمانی که جلسه هیئت مدیره و هیئت مختلط در منزل بازرگان تشکیل شد، درگیری با لحن ناهنجارتری میان آن دو روی داد، به گونه‌ای که رانندگان و کارکنان از پشت پنجره‌ها با بهت و حیرت شاهد صحنه بودند (بازرگان، ۱۳۷۲: ۵۸).

همچنین وی در اثری به نام «سازگاری ایرانی» به یکی از ویژگی‌های بارز ایرانیان یعنی بوقلمون‌صفتی اشاره دارد. به همین ترتیب حسین کاظم‌زاده / ایرانشهر در «تجلیات روح ایرانی»، و محمدعلی جمال‌زاده در «خلقیات ما ایرانیان»، تلاش کرده‌اند تا فهرستی از ویژگی‌های مثبت و منفی روح ایرانی را ارائه کنند (محمدی، ۱۳۶۸: ۲۹)؛ یا ماروین زونیس در پژوهش خویش درباره روانشناسی نخبگان سیاسی ایران در دوران پهلوی، به این نتیجه رسیده است که چهار اصل نگرشی در میان نخبگان مذکور ساری و جاری است که مانع توسعه کشور می‌شود: ۱. بدبینی سیاسی؛ ۲. بی‌اعتمادی شخصی؛ ۳. عدم امنیت آشکار؛ ۴. بهره‌کشی میان‌فردی (زونیس، ۱۳۸۷: ۲۰). تحقیق مشابه زونیس که توسط گاستیل انجام شده است نیز بیانگر آن است که فرهنگ سیاسی ایران، زمینه مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کند. به علاوه نشان می‌دهد که ایرانیان معتقدند، آدمیان طبعاً شرور و قدرت‌طلبند، همه چیز در حال تغییر و غیرقابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیانش بدبین و بی‌اعتماد باشد و حکومت دشمن مردم است (Gastil, 1958: 325).

سریع‌القلم بر این باور است که مجموعه این رفتارها، ریشه در فرهنگ قبیله‌ای یا عشیره‌ای ایران دارد. او در کتاب «فرهنگ سیاسی ایران» رابطه میان توسعه‌نیافتگی و فرهنگ سیاسی را چنین نشان می‌دهد: ۱. توسعه‌یافتگی، چه به معنای اقتصادی و چه به مفهوم سیاسی آن، مستلزم فعالیت‌های رقابتی است؛ ۲. فرهنگ سیاسی انباشته‌شده ایرانی که مبتنی بر بی‌اعتمادی، ابهام در بیان، قاعده‌گریزی، رفتارهای غریزی، احساسات مفرط، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی و روش حذف و تخریب در حل اختلاف‌ها است، موانعی جدی و بنیادین پیش روی رقابت جمعی عقلایی که دشوارترین آن در حوزه سیاست است، قرار می‌دهد؛ ۳. به‌رغم تغییر نظام‌های سیاسی و متفاوت بودن پایگاه‌های طبقاتی در این نظام‌های سیاسی از صفویه به بعد، فرهنگ سیاسی انباشته‌شده ایرانی همچنان ناسازگاری خود را با قواعد و اصول ثابت توسعه‌یافتگی حفظ کرده است؛ و ۴. این فرهنگ ریشه در فرهنگ عشیره‌ای و ایلات دارد که مهم‌ترین ویژگی‌های آن «خویشاوندگرایی»، «روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی» و «بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت» بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۷-۸ و ۵۶-۵۸). علی‌رضاقلی نیز مثل سریع‌القلم، مشکل توسعه‌نیافتگی ایران را ناشی از استمرار «فرهنگ سنتی یا قبیله‌ای» می‌داند. وی در کتاب «جامعه‌شناسی نخبه‌کشی» و به‌ویژه در کتاب «جامعه‌شناسی خودکامگی»، ویژگی‌های منفی زیادی از قبیل «تقدیرگرایی»، «حاکمیت نیروهای مرموز»، «اقتصاد بسته»، «تغییرناپذیری نظام‌های اجتماعی»، «بافت ذهنی جادومزاج»، «دین همبافت فرهنگ قبیله»، «عدم تحول و خشونت»، و «قدرت مطلق و خصومت» را به این فرهنگ نسبت می‌دهد (رضاقلی، ۱۳۷۷: ۷۲-۷۰؛ ۱۳۷۳: ۳۰-۲۷). اما بشیریه معتقد است، فرهنگ سیاسی یا ایدئولوژی نخبگان سیاسی معاصر ایران که چندان تحت تأثیر گرایش‌های نوین قرار نگرفته و تحول نیافته است، بیشتر ادامه فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی (پدرسالاری) قدیم بوده است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۰).

در این مقاله تلاش شده است با بهره‌گیری از دیدگاه سوم و به میزان کمتر از دیدگاه دوم، نقش فرهنگ سیاسی «تابعیتی» و «منزاعه‌گرایی» نخبگان سیاسی در دولت‌های هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد در توسعه‌نیافتگی سیاسی آشکار شود.

۲. ویژگی‌های فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی و تأثیر آن بر توسعه‌نیافتگی سیاسی

۲-۱. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در دولت هاشمی رفسنجانی

پایان جنگ ایران و عراق و اهمیت یافتن بازسازی مناطق جنگ‌زده و سازمان دادن به اقتصاد ملی، زمینه را برای مطرح شدن اقتصاد به‌عنوان محور تحولات کشور فراهم کرد؛ در نتیجه هاشمی رفسنجانی پس از انتخاب به سمت ریاست‌جمهوری با یک برنامه جسورانه کار اصلاح نظام اقتصادی را آغاز کرد که شامل فروش تعدادی از شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی، کاهش یارانه‌ها، تک‌نرخ‌ی کردن ارز، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، استقبال از بازگشت ایرانیان مهاجر و تغییر استراتژی توسعه از جانشینی واردات به توسعه صادرات بود (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۱۳۱؛ امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۹۵؛ کردزاده کرمانی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

این برنامه باید توسط گروهی اجرا شود که به‌زودی «کارگزاران سازندگی» نام گرفتند. استراتژی این گروه، به‌عنوان مدیران تکنوکرات و فن‌سالاران، توسعه اقتصادی در داخل و مصلحت‌اندیشی در خارج بود. به این ترتیب در سیاست داخلی بر کار و تولید و در سیاست خارجی بر اجتناب از رویکردهای ایدئولوژیک و احساسی دوره گذشته همچون توجه به امت و جهان اسلام و صدور انقلاب و جنبش‌های آزادی‌بخش تأکید شد (موثقی، ۱۳۸۵: ۲۸۴). شعارهایی مانند «نجات مستضعفان عالم»، «مبارزه با سرمایه‌داری جهانی»، «فقرستیزی» و «نابودی استکبار» جای خود را به «بازسازی ویرانه‌های جنگ»، «اشتغال‌زایی»، «تنش‌زدایی»، «توسعه اقتصادی»، «حمایت از سرمایه‌گذاران»، «ایجاد امنیت سرمایه» و نظایر آنها دادند (سینائی، محقر و زمانی، ۱۳۹۰: ۸۴).

این رویکرد، در راستای منافع طبقه بالای جامعه متشکل از سرمایه‌داران نوپا و تازه‌به‌دوران‌رسیده و تجار بازار بود. آنها که در سال‌های نخست‌وزیری دولت میرحسین موسوی به حاشیه قدرت رانده شده بودند، دوباره تقویت شدند. برای مثال، بازاریان توانستند با ائتلافی که از پیش با راست‌گرایان در حزب جمهوری

اسلامی داشتند، سهم بیشتری از قدرت کسب کنند (ازغندی، ۱۳۷۶: ۱۵۱). یا اتاق بازرگانی توانست پس از نه سال با برگزاری انتخابات، مشروعیت بیشتری یابد و برای نخستین بار با همراهی بخش اقتصادی در تصمیم‌گیری‌های دولتی سهم و بیشتر تأثیرگذار باشد (سینائی، محقر و زمانی، ۱۳۹۰: ۱۰۰-۹۹). شاید به همین دلیل، محقق این گرایش را «اشرافی‌بازاری‌سنتی» یا «راست سنتی» می‌خواند که در مقابل گرایش «خرده‌مالکانه‌رادیکال‌سنتی» یا «چپ سنتی» قرار می‌گیرد؛ در دولت هاشمی گرایش نخست با «راست مدرن» و در دولت خاتمی گرایش دوم با «چپ مدرن» کنار می‌آید (بشیریه، ۱۳۸۲: ۸۲). این رویکرد دولت هاشمی، باعث شده است که یکی از فعالان سیاسی ملی‌گرا، این دوران را «جمهوری دوم» بنامد. به نظر او در جمهوری دوم، ائتلاف روحانیون عمل‌گرا و تکنوکرات‌ها، گذار از اقتصاد دولتی به اقتصاد بازار را شتاب بخشید (یزدی، ۱۳۷۹: ۴۴۱؛ مقایسه کنید با: نیلی، ۱۳۷۶: ۴۵). نویسنده دیگری معتقد است الگویی که در دوران حکومت هاشمی اتخاذ شد، الگوی «ثبیت» بود (افتخاری، ۱۳۷۸: ۳۵)؛ واقعیت این است که اکنون پس از پایان توطئه جنگ خارجی بر ضد ایران، جنگ خصمانه توطئه‌گران بین‌المللی از صحنه برون‌مرزی به عرصه داخل مرزهای ایران منتقل و به اشکال غیرنظامی بروز یافته بود و هاشمی به‌عنوان حلقه پیوند جریان‌های روشنفکری و جناح‌های روحانی توانست طیف گسترده‌ای از روحانیون و دین‌داران وابسته با اقشار میانی جامعه را به طرف خود جذب کند و نیمی از کرسی‌های نمایندگی مجلس را به طیف خود اختصاص دهد و به‌عنوان «ناخدای کشتی جنگ و صلح» شناخته شود (صادق‌الحسینی، ۱۳۷۸: ۱۱۲۰-۱۱۴).

سیاست‌های اعمال‌شده از سوی نخبگان سیاسی دولت هاشمی گرچه نتوانست در وضع اقتصادی و معیشتی مردم بهبودی ایجاد کند، لیکن منجر به تغییر پاره‌ای نگرش‌ها و ارزش‌ها شد که عمدتاً جنبه دنیوی و مادی داشتند (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۱۳۲؛ مقایسه کنید با: بشیریه، ۱۳۸۲: ۸۴). اکنون ثروت، ارزش محسوب می‌شد و در مقوله‌هایی چون نوع پوشش، مسکن و خوراک تبلور یافته بود. با یک بررسی اجمالی روشن می‌شود که در این دوره، هزینه‌های خدمات و وسایل آرایشی ۶۴۱ درصد رشد داشته که در مقایسه با هزینه‌های مذهبی نه برابر شده است (قبادزاده،

۱۳۸۱: ۸۱). همچنین بسیاری از شواهد بیانگر آن است که تغییراتی اساسی در زمینه گروه مرجع ایرانی‌ها به وجود آمده است. در برخی از جوانان، نوع لباس، موسیقی و آرم‌ها بیانگر گروه مرجع خارجی و بیشتر امریکایی بود (رفیع‌پور، ۱۳۷۶: ۱۹۹ و ۴۴۱). گسترش ارتباطات با جهان خارج در این دولت و ورود فناوری‌های مدرن نظیر تلفن، ویدئو، ماهواره، فاکس، پست الکترونیکی و اینترنت نیز در تحول افکار نقش داشت و توانست اندیشه‌ها و ارزش‌های جدیدی خلق کند.

به نظر می‌رسد که نخبگان سیاسی در دولت هاشمی با یک وضعیت متناقض‌گونه، به همان نحوی که هانتینگتون در نظریه توسعه سیاسی مطرح کرده است، روبه‌رو بودند. از یک سو، برای دستیابی به سازندگی و توسعه اقتصادی نیاز به ایجاد یک فضای نسبتاً اعتدالی، متکثر، مصلحت‌گرا، عقلانی و عمل‌گرا داشتند و لازم بود که در نگرش‌ها و ارزش‌های مردم تغییراتی صورت گیرد و از سوی دیگر، این تحولات فرهنگی و ارزشی، ضرورت پذیرش و تقویت یک ساختار سیاسی باز و مؤلفه‌های توسعه سیاسی را می‌طلبد؛ چیزی که چندان مساعد و خوشایند آنها نبود. به عبارت دیگر، با به وجود آمدن یک رشته تغییرات در ارزش‌ها و آرمان‌های مردم، انتظارات از نظام هم بیشتر شد و هم تغییر یافت؛ و این در حالی بود که نظام توانایی برآورده کردن این انتظارات را نداشت (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۶-۲۳۵).

با توجه به تأثیر قدرت و ثروت بر روند و شتاب توسعه سیاسی در این دوران، به دلیل دستیابی عده‌ای نخبه به ثروت از طریق قدرت، گردش نخبگان حاکم دچار دشواری شد. همچنین به سبب خودمحوری و روابط پیچیده در سطح بالا، انتقام سیاسی به یک فرهنگ سیاسی تبدیل شد. در واقع فرهنگ سیاسی «تابعیتی» بر فرهنگ سیاسی «مشارکتی» غلبه داشت، در نتیجه توانایی‌های افراد برای همکاری و شکل‌گیری اعتماد و وفاداری متقابل کاهش و در مقابل پاره‌ای بدبینی‌ها افزایش یافته بود و حتی رگه‌هایی از دیکتاتورمآبی و تحکم سیاسی و باور به اصل رأی بزرگان به جای رأی مردم، در میان نخبگان سیاسی دیده می‌شد. به علاوه، روابط پشت پرده، عدم تحمل مخالف و انتقاد، حذف سیاسی، فقدان روح جمعی و ترجیح منافع شخصی و جناحی بر منافع ملی و نبود تساهل و تسامح نیز در بین آنها وجود داشت. معمولاً در فضای کج‌اندیشی و نبود تسامح سیاسی، گروه‌های سیاسی

مختلف به جای گفت‌وشنود منطقی در یک فضای عقلانی و روشنفکرانه، از حربه‌هایی مانند توطئه، اتهام و تزویر استفاده می‌کنند (کاظمی، ۱۳۸۸: ۵۵).

در این دوره نخبگان سیاسی کشور به‌رغم تلاش برای به‌کارگیری واقع‌گرایی و عقلانیت در برنامه‌های اقتصادی، در حوزه سیاست در فضای بین‌آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی مشغول اتخاذ و اجرای تصمیم‌های سیاسی بودند. همین فضای دوگانه باعث شد که آنها نتوانند به یک اجماع‌نظر و یگانگی فکری و عقیدتی به‌صورت مستحکم دست یابند و در راستای حل تعارض و مدیریت بحران در کشور اقدام کنند (عظیمی دولت‌آباد، ۱۳۸۷: ۲۸۸). در چنین فضایی، هرگونه تلاش صاحب‌نظران و اندیشمندان خارج از حیطه دولت در زمینه پژوهشگری، نقد و گفت‌وگو و درنهایت به‌چالش کشیدن اقدامات دولت، بلافاصله از سوی دولت‌مردان و نخبگان سیاسی که در صدر امور اجرایی بودند به‌عنوان اقدامات منفی که در پی تخریب اهداف اساسی دولت و کارشکنی در امور اداره کشور است، تلقی می‌شد. شاهد این امر، نامه صدویست‌نفره برخی از نویسندگان و منتقدان به رئیس‌جمهور در مورد اوضاع نابسامان و شرایط بد سیاسی در جامعه بود که درنهایت نتیجه‌ای جز تهدید و تخریب چهره نویسندگان آن نامه در پی نداشت؛ تا جایی که برخی از نویسندگان این نامه مجبور شدند عقاید گفته‌شده در نامه را به هر صورتی که هست، تکذیب کنند (میرموسوی، ۱۳۷۵: ۱۱۱). به‌طورکلی، اگر بخواهیم جایگاه و وضعیت شاخص‌های توسعه سیاسی در کشور را در این دوران براساس فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی بررسی کنیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی-صنفی و اسلامی در دولت هاشمی چندان اجرا نشد، به‌گونه‌ای که تعداد مجوزهای صادرشده از کمیسیون ماده احزاب وزارت کشور از ۳۹ مورد تجاوز نکرد، درحالی‌که در ۱۴ ماه اول دولت خاتمی این عدد به ۲۵ مورد رسید (افتخاری، ۱۳۷۸: ۳۵).

۲. قانون شوراهای شهر و روستا با همه تلاش‌های به‌عمل‌آمده، به‌اجرا گذاشته نشد و در اوایل دولت خاتمی است که جامعه عمل می‌پوشد.

۳. به‌رغم توانایی نخبگان سیاسی این دوران در تأمین بعضی آزادی‌های سیاسی در چارچوب قانون اساسی برای تشویق مشارکت همگانی (بشیریه، ۱۳۸۳: ۸۰۹)

نشریه‌ها و کتاب‌ها، به‌ویژه با رویکرد انتقادی، چندان مجال حضور نیافتند و در عوض در ابتدای دولت خاتمی فعالیت آنان زیاد شد (افتخاری، ۱۳۷۸: ۳۵)؛ اگرچه با اجازه رسمی دولت، نشریه‌های فراوانی منتشر شدند که بسیاری از آنها را می‌توان غیرمذهبی خواند و حتی بعضی از نشریه‌ها، نظیر «ایران فردا»، «کیان»، «آدینه»، «دنیای سخن»، «تکاپو» و «گفت‌وگو» که تقریباً ارگان گروه‌های بیرون حاکمیت محسوب می‌شدند و روزنامه‌های «سلام» و «جهان اسلام» که به مخالفان درون حاکمیت، یعنی جناح چپ تعلق داشتند، اجازه نشر پیدا کردند (قبادزاده، ۱۳۸۱: ۱۳۳)؛ ولی در مجموع تعداد نشریه‌ها و جرایدی که دیدگاه‌های انتقادی و یا مخالف را منعکس می‌کردند، محدود بود و امکان مانور چندانی برایشان وجود نداشت. اگر روزنامه‌ای مطلب انتقادی چاپ می‌کرد، سازمان و یا شخصی که مورد نقد قرار گرفته بود، بدون توجه به عیوب و ناکارآمدی‌هایی که ممکن بود بر او وارد باشد، به دادگاه شکایت می‌کرد. این نوع واکنش از سوی نخبگان سیاسی در واقع نتیجه کج‌اندیشی و فقدان تساهل و مصالحه در آنها بود.

۴. با وجود تلاش دولت هاشمی برای ایجاد ثبات سیاسی در کشور، در عمل این مهم تحقق نیافت و حکومت نتوانست میان نیروهای بلوک قدرت، وحدت و انسجام ایجاد کند، بلکه برعکس هسته اصلی آن نوعی شیوه انحصارگرایی در حکومت و انسداد سیاسی پیشه کرد. بروز رقابت‌های سیاسی حذفی و منفی و رشد و تقویت آنها، یک مانع جدی برای توسعه سیاسی در این دوره محسوب می‌شد. روزنامه سلام، به‌عنوان سخنگوی جناح چپ می‌کوشید تا خود را پیرو اسلام ناب محمدی (ص) و طرف مقابل را پیرو اسلام امریکایی معرفی کند؛ در مقابل جناح راست نیز تلاش کرد جناح چپ را ضد ولایت فقیه جلوه دهد (خواججه‌سروی، ۱۳۸۲: ۳۳۹). پس از تأسیس تشکل‌های وابسته به دو جناح (به‌ویژه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، خانه کارگر و جمعیت زنان جمهوری اسلامی به‌عنوان گروه‌های وابسته به جناح چپ، و جمعیت مؤتلفه اسلامی، جامعه اسلامی مهندسين و جامعه زینب، به‌عنوان گروه‌های متعلق به جناح راست) اختلافات میان نخبگان جدی‌تر و وسیع‌تر شد. برای مثال، اختلاف نظر دو جناح نسبت به «نظارت استصوابی» شورای نگهبان در انتخابات، در مجلس سوم به اوج خود رسید (بشیریه،

۱۳۸۲: ۸۶؛ خواجه‌سروی، ۱۳۸۲: ۳۴۳). حاصل این کشمکش‌ها، ناکامی جناح چپ در انتخابات مجلس چهارم شورای اسلامی بود؛ به گونه‌ای که فقط توانست ۴۰ نماینده به مجلس بفرستد و در تهران حتی یک نماینده از این جناح به درون مجلس راه نیافت.

به این ترتیب فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی در این دوران از ویژگی‌هایی برخوردار نبود که با امکان تحقق توسعه سیاسی، به ویژه توانایی نظام سیاسی برای پاسخ به تقاضاهای مختلف و پذیرش تضارب آراء و تحمل مخالفان سازگاری داشته باشد، بلکه حاصل آن به وجود آمدن فضای بسته و به دور از هرگونه انتقاد و واکنش سیاسی در آن زمان بود. در واقع فرهنگ سیاسی تابعیتی و منازعه‌گرای نخبگان سیاسی و عملکرد آنها که از این نوع فرهنگ سیاسی ناشی می‌شد، نتوانست ساختارهای لازم و اساسی را برای توسعه سیاسی در جامعه به وجود آورد و حتی در مواردی به گونه‌ای عمل شد که اگر ساختاری هم وجود داشت که می‌توانست ما را به توسعه سیاسی نزدیک کند، سعی در تخریب آن بود. به دلیل نگاه تقلیل‌گرایانه و یکجانبه‌نگری دولت‌مردان ما در این دوره خاص زمانی، تمام سرمایه‌های اقتصادی و انسانی صرف بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ و شعار سازندگی و توسعه اقتصادی شد و به بهانه سازندگی اقتصادی، با هرگونه فعالیت آزادانه سیاسی و اجتماعی احزاب و مطبوعات، سختگیرانه برخورد می‌شد. دولت‌مردان همواره در کش و قوس تعیین تکلیف سیاسی خود در برخورد با عناصر اساسی توسعه، از جمله احزاب و مطبوعات بودند و نتوانستند با ایجاد ثبات و نگاه خوش‌بینانه به این عناصر، زمینه‌های توسعه سیاسی در کشور را فراهم کنند (عظیمی دولت‌آبادی، ۱۳۸۷: ۶۹).

۲-۲. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در دولت خاتمی
فراهم نشدن فضای لازم برای مشارکت‌گرایش‌های متفاوت و حذف نیروهای تأثیرگذار در دولت هاشمی، نارضایتی گسترده‌ای را در درون جامعه ایجاد کرد (اردستانی، ۱۳۸۲: ۴۴). سایر تحولات رخ داده در خارج از دولت از قبیل رشد جمعیت جوان، تغییر در گروه‌های مرجع، سطوح تحصیلی- باعث شد که در اواخر

سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۵، نسل سوم با ایده‌ها و گرایش‌های فکری و رفتاری جدیدی در عرصه اجتماع ظاهر شود و به این نارضایتی دامن زند. مجموعه این عوامل، باعث شد که پس از انتخابات خرداد ۱۳۷۶، طبقات متوسط جدید که عمدتاً از نیروهای روشنفکری و علمی و فرهنگی کشور و نیز از مدیران و وکلا و تکنوکرات‌ها بودند، به درون بلوک قدرت راه پیدا کنند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۰۳؛ امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۲۴).

در چنین فضایی خاتمی، پیش و پس از انتخابات، کوشید تا با تحول در فرهنگ سیاسی موجود، زمینه را برای توسعه سیاسی فراهم کند. وی به مناسبت‌های مختلف، مفاهیم و مؤلفه‌هایی چون «جامعه مدنی و چندصدایی»، «مشارکت همگانی و حق تعیین سرنوشت توسط مردم»، «آزادی»، «قانون‌گرایی»، «مردم‌سالاری»، «سعه صدر و تحمل سیاسی»، «خردگرایی»، «تساهل و تسامح»، و... را بارها در سخنرانی‌ها و بیانیه‌های خود به‌کار گرفت (خاتمی، ۱۳۷۳؛ خاتمی، ۱۳۷۶؛ صادق‌الحسینی، ۱۳۷۸). به همین دلیل، در این دوره نشانه‌هایی از توسعه سیاسی آشکار شد: افزایش کمی و کیفی مطبوعات و احزاب؛ برگزاری نخستین دوره انتخابات مربوط به شورای شهر و روستا به‌طور نسبی در آرامش؛ تلاش برای نهادینه کردن نظام سیاسی و نظارت بر اجرای قانون اساسی و شفاف‌سازی رقابت‌های سیاسی پوشیده (بشیریه، ۱۳۸۲: ۱۸۸؛ اردستانی، ۱۳۸۲: ۳۱)؛ بروز پیشرفت‌هایی در آرمان‌های زنان و نوعی همکاری میان زنان مذهبی و سکولار و افزایش سازمان‌های غیردولتی زنان به ۱۳۹ سازمان در سال ۱۳۷۹ (موثقی، ۱۳۸۵: ۲۹۴).

با وجود این تلاش‌ها، به‌دلیل حاکمیت و استمرار همان فرهنگ سیاسی دوره پیش بر نخبگان سیاسی و دولت‌مردان ما در این زمان و همچنین وضعیت خاص سیاسی و فرهنگی کشور، ما نه‌تنها شاهد توسعه سیاسی به‌معنای واقعی کلمه نیستیم، بلکه استفاده از این شعار توسط دولت‌مردان، باعث افزایش تشنج و درگیری‌های سیاسی و اجتماعی در سطح جامعه شد. عوامل مختلفی در این ناکامی دخیل بودند که در زیر به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

۱. نخبگان سیاسی نه‌تنها به‌نحوی ایدئولوژیک اصلاحات را دنبال کردند، بلکه

پس از به قدرت رسیدن به تقسیم قدرت و حتی ثروت بین خود مشغول شدند و کار فکری و درازمدت و سازمان‌دهی بیشتر نیروها و کادرسازی حزبی را رها کردند (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۳).

۲. در این دوره، جامعه سیاسی به‌طور گسترده با عدم اجماع بین نخبگان سیاسی و به‌وجود آمدن تنش و درگیری‌های سیاسی روبه‌رو بود. شاید علت این امر آن باشد که نخبگان سیاسی ما با نسبی‌گرایی و واقع‌بینی میانه خوبی نداشتند و همه چیز را به‌صورت سیاه و یا سفید مشاهده می‌کردند. به‌عنوان مثال کسانی که به اصطلاح بر اصول و ارزش‌های انقلابی و اسلامی پایبند بودند، به‌جای واقع‌بینی و مصالحه با این شعار که «اصول و ارزش‌های موجود در جامعه جای هیچ‌گونه اصلاحاتی ندارد»، به مبارزه با اندیشه اصلاحات پرداختند. همچنین در این زمان حتی یک عده با عنوان گروه فشار به راه‌اندازی درگیری‌های خیابانی و سلب آرامش از محیط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه اقدام کردند. در واقع در این زمان و از سوی این گروه، زبان، قلم و اندیشه در عرصه رقابت‌های سیاسی جامعه، تبدیل به مجادلات و درگیری‌های فیزیکی شده بود. از سوی دیگر، عده‌ای از روشنفکران قلم‌به‌دست، که تئوری و اندیشه اصلاحات را برای دولت‌مردان و جامعه سیاسی آن زمان تعریف و تفهیم می‌کردند، به‌دور از نسبی‌گرایی و حفظ تعادل، به‌دنبال جایگزین کردن سریع و بی‌قیدوشرط ارزش‌ها و اصول واقع‌گرایی به‌جای ارزش‌های آرمان‌گرایی در حیطه دولت و جامعه بودند. نتیجه اینکه در دولت آقای خاتمی، شعار اصلاحات که می‌توانست نقش مثبتی در جریان توسعه سیاسی در کشور داشته باشد، به یک عنصر چالش‌برانگیز و عاملی برای رقابت منفی در بین نخبگان سیاسی تبدیل شد (کشاوری، ۱۳۷۵: ۸).

درواقع، دوران ریاست‌جمهوری آقای خاتمی دوران تنش و مبارزه بین دو جریان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا بود و آثار این تنش و مبارزه را می‌توان به‌صراحت در برخورد و طرز رفتار نخبگان سیاسی خارج از دولت با مطبوعات و احزاب سیاسی مشاهده کرد؛ به‌گونه‌ای که تعدادی از آنها تعطیل و بسته و عده‌ای از دست‌اندرکاران آنها نیز دستگیر و بازداشت شدند (کدی، ۱۳۸۳: ۱۱۷-۱۱۶). همچنین، اختلاف بر سر نهادها و مسئولان انتصابی و انتخابی، بودجه کمیته امداد،

افتتاح فرودگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، امضای قرارداد با یک شرکت مخابراتی ترکیه، محل نمایشگاه بین‌المللی، کنترل وزارت اطلاعات و قتل‌های زنجیره‌ای (Alamdari, 2005: 1293-1297) نشانه‌ها و نمونه‌های دیگری از بروز تنش میان نخبگان سیاسی در این دوران است. شاید علت اصلی این تنش و ناآرامی در فضای جامعه آن روز این بود که برخی از نخبگان سیاسی ما تکلیف خودشان را با بسیاری از تعاریف بنیادی مربوط به توسعه سیاسی و جامعه سیاسی آزاد مشخص نکرده بودند و در مورد بسیاری از مفاهیم و تعاریف و همچنین تقدم و تأخر این مفاهیم بلاتکلیف بودند. آنها نسبت خودشان را با لیبرال‌دموکراسی، سوسیال‌دموکراسی، سکولاریسم، جامعه مدنی، لائیسزم، حکومت مذهبی و نقش دین در عرصه عمومی مشخص نکرده و در این حوزه به نوعی کژتابی نسبت به مفاهیم دچار شده بودند. هر مفهومی در جامعه تعاریفی مربوط به خود دارد و در عرصه عمل نیز این تعاریف باید براساس حدود و مرزهای مشخصی در کشور به اجرا درآید. در این دوره، نخبگان سیاسی ما هر مفهومی را که در مورد توسعه سیاسی و آزادی اجتماعی مطرح می‌کردند بلافاصله با هزاران پرسش بی‌پاسخ در این زمینه روبه‌رو می‌شدند. باید دانست که پذیرش مفاهیم سیاسی موجود در فرهنگ سیاسی غرب توسط مردم و برخی از سیاستمداران در کشوری که یک دوره آرمان‌گرایی و در پی آن غرب‌ستیزی و بیگانه‌هراسی را پشت سر گذاشته است، به کمی صبر و تحمل و درعین حال مشخص کردن مرز و حدود دقیق این مفاهیم، براساس ارزش‌های موجود در جامعه، از سوی نخبگان سیاسی نیازمند است. اما متأسفانه نخبگان سیاسی ما در این زمان بدون الهام گرفتن از ارزش‌های موجود در جامعه و مشخص کردن حدود و مرزهای مفاهیم سیاسی، در پی اجرایی کردن بی‌قید و شرط این مفاهیم در کشور بودند.

در این زمان بخش‌هایی از طبقه متوسط روشنفکری، که در زمان دولت آقای هاشمی به دلیل فضای بسته سیاسی و تا حدودی خودسانسوری که در جامعه وجود داشت، نمی‌توانست اندیشه‌های دموکراتیک و اصلاح‌طلبانه خود را به صورت آزادانه بیان کند و به نوعی آتش زیر خاکستر بود، با شعار توسعه سیاسی و اصلاحات دموکراتیک چنان منفجر شد که به راحتی و بدون رعایت هیچ‌گونه خط قرمزی،

ارزش‌های سیاسی و اجتماعی جامعه را که به‌صورت آرمان‌گرایی در کشور تبلور پیدا کرده و برای بسیاری از افراد جامعه قابل احترام بود، زیر سؤال برد. این درحالی است که در هر دوره‌ای از تاریخ، اندیشه مدرنیته در کشور ما به‌دلیل وارداتی و درون‌زا نبودن، با مقاومت‌های جدی از سوی بنیادگرایان و سنت‌گرایان روبه‌رو بوده است و تا ترکیب شدن با باورهای ایرانی و دینی راه درازی در پیش رو دارد. به همین دلیل، برای ورود به تغییرات اساسی در نگرش سیاسی و اجتماعی نخبگان و توده مردم در راستای توسعه سیاسی، ما به حرکتی آرام و به‌دور از شتاب‌زدگی نیاز داریم. توسعه‌فرایندی درازمدت است، نه طرحی کوتاه‌مدت؛ در نتیجه نیازمند به کلان‌نگری، دوراندیشی، صبر و تلاشی بی‌وقفه و برنامه‌ریزی طولانی‌مدت است؛ از این‌رو، به نخبگانی نیاز است که اهل بردباری در رسیدن به اهداف متعالی باشند و نگاه استراتژیک و درازمدت به مسائل داشته و روان‌شناسی اجتماعی خود را با آن تنظیم کنند. اما نخبگان سیاسی ما در این زمان شتاب‌زده عمل کرده، نگاهشان به فرهنگ و برخی از باورهای ارزشی مردم ایران نادرست بود. این امر جز ایجاد فضای سیاسی ملتهب و هیجانی که با اصول توسعه سیاسی در مغایرت بود، نتیجه‌ای دربر نداشت (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۲۳).

۳. در این دوره اصلاح و گفت‌وگو در فرهنگ سیاسی لایه‌هایی از نخبگان ما به وسیله‌ای برای تهدید و تحقیر رقبا تبدیل شد؛ کما اینکه گاه با وجود شعار توسعه سیاسی و دفاع از آزادی، صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه‌های مختلف علوم انسانی که در حلقه فکری یا سیاسی نخبگان حاکم نبودند، در اظهار نظر و بیان اندیشه در تنگنا قرار داشتند.

۴. بخش‌هایی از نخبگان سیاسی در فرایند ایجاد توسعه سیاسی در کشور نه تنها دارای عملکرد متناقض بودند، بلکه دچار قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی نیز شده بودند و برخی از آنها اساسی‌ترین مباحث در اصول قانون اساسی را به‌چالش می‌کشیدند. حال آنکه یکی از شرط‌های اساسی در زمینه تحقق دموکراسی و توسعه سیاسی قانون‌مداری و توجه به قوانین اساسی کشور است؛ از این‌رو، شعار توسعه سیاسی که در اوایل دولت خاتمی نویدبخش جامعه سیاسی باز و روشنفکرانه بود در پایان به کالایی مغلوب و کمیاب و حتی خطرناک برای مصلحت جامعه و نظام

تبدیل شد. دامنه این وضع به جایی کشیده شد که پاره‌ای از اقدامات و عملکرد دولت مردان وقت با واکنش شدید جناح اصول‌گرا روبه‌رو شد و به‌عنوان عبور از خط قرمزهایی تلقی می‌شد که از سوی سایر نهادهای نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران از جمله نهاد رهبری باید مورد احترام قرار گیرد (امین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۱۷).

۵. اولویت دادن به توسعه سیاسی و نادیده گرفتن یا توجه ناکافی به ملزومات توسعه اقتصادی از قبیل کار و تولید و بهبود معیشت مردم و رفع فقر و تبعیض به‌ویژه در چهار سال اول دولت خاتمی - نارضایتی عمومی را به تدریج برانگیخت. عزت‌الله سحابی از همان ابتدای پیروزی خاتمی یادآوری کرد که اگر به تمام ابعاد توسعه به‌طور هم‌زمان و هماهنگ توجه کافی نشود، پس از مدتی مردم از اصلاح‌طلبان روی‌گردان می‌شوند (نشریه چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۳، نقل شده در: موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۳). در واقع نخبگان سیاسی در این دوران، بیشتر به جنبه‌های صوری توسعه و دموکراسی پرداخته و همانند دوره مشروطه از حاکمیت قانون و آزادی و برابری و تفکیک قوا و فعالیت احزاب و رسانه‌ها سخن گفتند، لیکن تغییر ساختار اقتصادی و اجتماعی را به‌طور تدریجی ولی مستقیم مورد توجه جدی قرار ندادند. انتظارات و مطالبات گروه‌های اجتماعی، با تقویت جامعه مدنی انعکاس یافت، ولی اینکه از کجا و چگونه نخبگان سیاسی باید آنها را تأمین کنند، مورد مطالعه قرار نگرفت (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۲). همچنین عناصر افراطی به‌جای واقع‌بینی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های مثبت و جهت‌گیری‌های تولیدی و صنعتی و مدرن دولت هاشمی و حرکت تدریجی از طریق برقراری ائتلاف و اجماع، به نفی مطلق و احساسی و ذهنی همه تجارب و دستاوردهای مثبت دوران هاشمی و شخص وی پرداختند (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۱). بی‌دلیل نبود که به قول کدی، اکثر میانه‌روهای طرفدار هاشمی از اصلاح‌طلبان جدا شدند و همین عامل، امکانات جبهه اصلاحات را کاهش داد و ایران را بیشتر دوقطبی کرد و سبب نزدیکی آنها به جناح راست و سنت‌گرایان شد (کدی، ۱۳۸۳: ۷۶).

۶. خاتمی و تیم سیاسی در اختیار او از این نکته نیز غفلت کردند که تنوع گروه‌ها، رسانه‌ها و احزاب و گسترش حوزه‌ها و رقابت‌ها، خطر جدی برای امنیت

و وحدت کشور محسوب می‌شود. بروز این خطر، هنگامی خواهد بود که رقابت از چارچوب اصول موضوعه فراتر رفته، اصل و مبانی حکومت دینی را به مبارزه فراخواند. به عبارت دیگر، اگر رقابت و آزادی درست درک نشود و از حدود و چارچوب خود خارج شود، جز تشنت و پراکندگی نتیجه دیگری در پی ندارد و چه بسا می‌تواند منجر به فدا شدن مصالح و منافع ملی، با هزینه و خرج خواست‌های جناحی شود (افتخاری، ۱۳۷۸: ۴۳).

به‌هر حال به‌رغم انجام تلاش‌هایی برای دستیابی به توسعه سیاسی در این دوره و انجام برخی اقدامات، فرهنگ سیاسی نامناسب با آن، یعنی فرهنگ تابعیتی و ستیزه‌جویانه نخبگان حاکم که در فرصت‌طلبی و قدرت‌خواهی و نفاق و ناامنی و بی‌ثباتی و هرج‌ومرج و آشوب و بلوا و بحران تبلور یافت، مانع این امکان شد.

۲-۳. فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی و توسعه‌نیافتگی سیاسی در دولت احمدی‌نژاد
هنگامی که شعار توسعه سیاسی نتیجه مطلوبی دربر نداشت و نتوانست جامعه را به ارزش‌های دموکراتیک نزدیک‌تر کند و از سوی دیگر بنا به نگاه خاص نخبگان سیاسی دوره خاتمی، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی چندان مورد توجه قرار نگرفت، شرایط برای بازگشت به شعار توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی فراهم شد. این بار نوبت به دولت آقای احمدی‌نژاد رسید که عدالت اجتماعی و شعارهایی چون مبارزه با فقر و فساد و تبعیض و نابرابری و بازگشت به اسلام را بر توسعه سیاسی ترجیح می‌دهد (جعفرپور کلوری، ۱۳۸۹: ۲۳۰). نخبگان سیاسی جدید، سیاست‌های به‌اجرا درآمده در دو دولت پیشین هاشمی و خاتمی را به باد انتقاد می‌گیرند و سخن از «دولت اسلامی» و برقراری «عدالت» به میان می‌آورند. آنها با اتخاذ برخی سیاست‌های اقتدارگرایانه و غیردموکراتیک و درعین‌حال طرح شعار «مردمی بودن دولت»، توسعه سیاسی و آزادی بیان را به حاشیه راندند. با روی کار آمدن دولت نهم و آغاز دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد، فضای سیاسی و فرهنگی کشور به دوران آرمان‌گرایی اوایل انقلاب نزدیک می‌شود. با شروع این دوره، می‌توان رفتارهای هیجانی و احساسی ناشی از آرمان‌گرایی را در رویارویی نخبگان سیاسی با مردم و در تعاملات بین خودشان به‌صراحت مشاهده کرد.

درواقع، دولت وی تجلی توده‌گرایی است و از طبقات پایین جامعه مانند کشاورزان، کارگران، کارمندان رده پایین و به‌طور کلی محرومان حمایت می‌کند و حمایت می‌شود (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۲۵). این گروه‌ها توانستند کم‌وبیش به قدرت سیاسی و دولت راه یابند و در نتیجه نخبگان سیاسی این دوره را شکل دهند.

این ملاحظات، تا حدودی بیانگر چندلایه و پیچیده بودن دولت احمدی‌نژاد است. یکی از پژوهشگران در توصیف شرایط جدید، ویژگی‌هایی به این دولت نسبت می‌دهد، که به‌رغم مبالغه‌آمیز بودن آنها، کم‌وبیش تأییدکننده این پیچیدگی و چندلایگی است: بهره‌مندی از مایه‌های عمیق بنیادگرایی، رومان‌تیسسیسم، پوپولیسم، تکیه بر نفت و خرده‌بورژوازی، احیای گفتمان سیاسی سنت‌گرایانه و امت‌محور و ضدیت با مدرنیته و غرب و شعائر غربی چون هولوکاست، فاقد منطق تولید و انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری و صنعتی‌شدن، بی‌رغبتی به دموکراسی و ارزش‌های جامعه مدنی، نگرش پست‌توسعه‌ای مبنی بر پایان توسعه، رد مبانی نظری و رویارویی با دنیای غرب، به‌ویژه در مورد برنامه هسته‌ای و شعار نابودی اسرائیل (موثقی، ۱۳۸۵: ۳۰۷-۳۰۶).

با وجود این تنوع‌ها، پیدا کردن جایگاه فرهنگ سیاسی تابعیتی و مؤلفه‌های توسعه‌نیافتگی سیاسی متناسب با آن در این لایه‌ها چندان دشوار نیست. انتخاب ده نفر از اعضای کابینه از میان کسانی که دارای سوابق امنیتی و نظامی بودند، نشانه‌ای مبنی بر این است که دولت جدید مایل است سیاست در ایران را امنیتی و نظامی کند (Alamdari, 2005: 1297). همچنین به‌دلیل تضعیف همبستگی‌های گروهی، شرایط کم‌وبیش برای ظهور نوعی توده‌گرایی و توده‌ای شدن سیاست فراهم شد. در این شرایط، نخبگان به‌سهولت در معرض نفوذ توده‌ها و توده‌ها به‌آسانی در دسترس نخبگان قرار می‌گیرند (Kornhauser, 1959: 22).

به‌رغم دستاوردهای مثبت فشارهای خارجی و تحریم‌ها که عمدتاً آمریکا در عرصه بین‌المللی بر کشور ما، به‌ویژه در دوره احمدی‌نژاد، تحمیل می‌کند از قبیل پیشرفت‌های نظامی و علمی و پزشکی- نباید آثار و جنبه‌های منفی آن را، به‌ویژه از دیدگاه توسعه سیاسی، نادیده گرفت؛ این فشارها رشد جامعه مدنی و در نتیجه توسعه سیاسی را کند کرده و مانع رشد ویژگی‌های توسعه‌خواهانه در دولت شده

است و ویژگی‌های غیرتوسعه‌ای دولت مثل عدم شفافیت و مسئولیت‌پذیرفتن و فرصت‌طلبی را به سطح جامعه انتقال داده و باعث رشد نهادهای اقتصادی غیرتوسعه‌ای چون بازاریان و تجار و بورس‌بازان و رانت‌خواران شده است؛ عامل افزایش واکنش‌های تند در مقابل انتقادات و خواست‌های جوامع مدنی و سیاسی بوده است؛ دست‌تندروها را در محدود کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی بازتر کرده تا بتوانند با رشد نهادهای مدنی غیردلخواه خودشان، از جمله روزنامه‌ها، انجمن‌ها و جریان‌های فکری، برخوردهای حذفی کنند (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۹۹).

غرور و کم‌توجهی به نظر دیگران، به‌ویژه نسبت به متخصصان علمی و روشنفکری کشور، و سردی روابط میان دانشگاه‌ها و متخصصان دانشگاهی با دولت‌مردان که از تک‌روی و فردگرایی آنها در اداره امور کشور ناشی می‌شود، از جمله موارد قابل بحث در فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ما در این دوره است. واقعیت این است که رابطه دانشگاه و دولت در ایران بیشتر مبتنی بر روش ستیز و افتراق است تا سازش و اتحاد؛ زیرا دولت‌مردان ما همواره نسبت به دانشگاه احساس بی‌نیازی داشته‌اند و آن را مزاحم و منتقد می‌دانسته‌اند و در پی آن بوده‌اند که دانشگاهیان را دنباله‌رو خود کنند. در نتیجه این روند نامناسب، منابع انسانی، که یکی از ارکان مهم توسعه است، مورد بی‌مهری قرار گرفته و به حاشیه رانده شده است. همین امر باعث شده است تا ما در این دوره در حاکمیت شایسته‌سالاری دچار ضعف شویم. این در حالی است که شایسته‌سالاری و تطابق بین تخصص و تعهد می‌تواند عامل پیشرفت و توسعه کشور در هر زمینه‌ای به‌ویژه در زمینه سیاسی - باشد (رزاقی، ۱۳۷۵: ۲۱۲). همچنین در این دوران، روحیه انتقام‌جویی در فرهنگ سیاسی نمایان می‌شود، به‌گونه‌ای که امکان رشد نهادهای مدنی را ضعیف می‌کند. در سایه این وضعیت، نخبگان سیاسی در هراسند که با از دست دادن قدرت خود، همه چیز را از دست خواهند داد؛ به همین دلیل به قدرت می‌چسبند و باعث فساد در دستگاه حکومتی می‌شوند. به‌علاوه، گرایش به استفاده از قدرت سیاسی برای ثروت‌اندوزی در بین بخشی از نخبگان سیاسی رشد می‌کند (امیراحمدی، ۱۳۸۱: ۱۰۰).

کم‌حوصلگی در تحلیل و شناخت عناصر، ارائه دیدگاه‌های متفاوت و گاه

متعارض توسط نخبگان سیاسی این زمان حاصلی جز حرکت‌های تند و کور در ابعاد مختلف فرهنگی، اقتصادی و بین‌المللی دربر ندارد. البته اگر طرح و یا برنامه‌ای هم توسط این دولت مردان به نتیجه برسد، چون مورد وفاق همگانی نیست باعث ایجاد چالش‌ها و درگیری‌های سیاسی و اعتقادی در سطح جامعه می‌شود. می‌توان گفت دولت مردان و نخبگان سیاسی ما در این دوره با قواعد رقابت آشنا نیستند. به نظر می‌رسد که در این دوران، به‌ویژه دوره دوم ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، رقابت‌های سیاسی روند تند و حذفی به خود گرفته و منجر به بروز پاره‌ای بدبینی‌ها، تشتت و پراکندگی در میان بعضی از گروه‌های داخل حاکمیت شده است. اختلافات میان مجلس و رئیس‌جمهور بر سر مسائل مختلف از جمله عزل و نصب‌ها، انحلال‌ها و ادغام‌ها، امور بودجه و برنامه توسعه، نحوه و کیفیت اجرای یارانه‌ها از یک سو و دعوای رئیس‌جمهور و قوه قضائیه درباره بعضی مسائل از قبیل چرایی و چگونگی بازداشت و دستگیری بعضی مسئولان اجرایی و بازدید از زندان‌ها، نحوه نظارت بر اجرای قانون اساسی، و... تنها نمونه‌ها و نشانه‌هایی از این شکاف‌ها و چنددستگی‌ها است. از همه اینها مهم‌تر، نخبگان سیاسی و رؤسای قوا یکدیگر را متهم به قانون‌شکنی می‌کنند. آنها ضمن بی‌اعتمادی و کج‌اندیشی و همچنین نداشتن تسامح سیاسی نسبت به رقبای انتخاباتی و یا سیاسی خودشان، در برخی از موارد دست به تخریب شخصیتی این رقبا زده‌اند، که در این رهگذر زمینه آشوب و تنش‌های خیابانی در سطح جامعه را به وجود آورده‌اند. آیا می‌توان در فضای ناآرام و متشنج اجتماعی و سیاسی که هر شخصی به دور از احترام گذاشتن به نظرهای دیگران و همچنین نگاه ابزاری به آنها به دنبال کسب منافع فردی و گروهی است، به تحقق توسعه - آن هم توسعه سیاسی - امیدی داشت؟

اگر بخواهیم عملکرد نخبگان سیاسی در این زمان را با دید واقع‌گرایانه مورد تحلیل قرار دهیم، باید بگوییم که در این دوره مطلق‌پنداری، آرمان‌گرایی و در پی جامعه اتوپیایی بودن همچون اوایل انقلاب اسلامی - دوباره به سراغ نخبگان سیاسی آمده است و به همین دلیل نخبگان سیاسی در این دوره انسجام و ثبات را کم‌اهمیت و تناقض و تضاد و تغییر را پراهمیت قلمداد می‌کنند (کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۸). ما هنوز از تجربه‌های تاریخی ملل دیگر و تجربه‌های ملی خود عبرت

نگرفته‌ایم و هنوز باورمان نشده است که حرکت‌های انقلابی و شتاب‌زده، با عقلانیت و توسعه سازگار نیست. به‌رغم همه تجربه‌های پیش رو، هنوز در کشاکش انقلاب و اصلاح هستیم و نخبگان سیاسی ما در این دوره نشان دادند که هم در قول و هم در عمل، بوی انقلاب از گفتار و رفتار آنها به مشام می‌رسد.

واقعیت این است که با وجود این ویژگی‌ها، اقتدارگرایی بازتولید و فرایند توسعه با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌شود. با وجود این خوی و خصالت‌ها و نگرش‌ها، نیازی به هیچ دشمن خارجی برای جلوگیری از رشد و توسعه ما نیست و گناه توسعه‌نیافتگی را صرفاً ناشی از توطئه‌های امپریالیستی و یا توطئه استکبار جهانی دانستن، می‌تواند زمینه و بهانه قابل‌قبولی برای توطئه‌پنداری و فرافکنی نخبگان سیاسی ما در این برهه زمانی باشد. توهّم توطئه‌عنصری اساسی در رفتار و طرز برخورد نخبگان سیاسی ما در این دوره محسوب می‌شود که به‌نوبه خود باعث جلوگیری از آزادی بیان، تقویت تقدیرگرایی و جلوگیری از نگاه علمی و عقلانی به امور سیاسی و اجتماعی می‌شود. موعودباوری، عدالت‌محوری و بیگانگی‌ستیزی، ارتباط تنگاتنگی با اقتدارگرایی در سیاست‌گذاری کشور ما دارد، زیرا این مفاهیم ارزشی در بین مردم ایران از جایگاه محکمی برخوردار است. حال اگر دولت‌مردی ادعای پیاده کردن و جامه عمل پوشاندن به این مفاهیم را در جامعه داشته باشد، از حمایت بالای مردمی برخوردار شده و دیگر خود را نیازمند به هیچ قدرت دیگری نمی‌بیند و در همین راستا ممکن است گروه‌ها و رقبای داخلی را به حاشیه رانده و خود و گروه حامی‌اش را در مسند قدرت و تصمیم‌گیری قرار دهد. این امر باعث می‌شود که نخبگان سیاسی ما در این زمان به‌دور از قانون‌گرایی، حرف و عمل خود را در نهایت قانون‌پندارند. در این حالت قدرت دولت تابع هیچ هنجار و عرف و قراردادی نیست. پیدایش شخصیت اقتدارگرا در نظام سیاسی یک کشور باعث ایجاد اختلال در مسئله نظم و بی‌اعتمادی به قواعد بازی توسط رقبای سیاسی در عرصه سیاست می‌شود (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۴۷).

بدبینی و بی‌اعتمادی سیاسی در بین نخبگان سیاسی در این دوره دیده می‌شود. در این مقطع زمانی نخبگان سیاسی نسبت به رقبای خود و عملکرد آنها در خارج از دستگاه حکومت بدبین هستند؛ زیرا براساس توهّم توطئه از نظر دولت‌مردان، رقبا

عامل بیگانه محسوب می‌شوند که سعی در براندازی نظام و حکومت دارند و در این مسیر از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنند.

وجود فرهنگ خشونت و عدم تساهل، عنصر دیگری در فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ما در این دوره است. اگر مصالحه و گفت‌وگو می‌تواند ضمن حل مشکلات و مسائل سیاسی و اجتماعی در داخل کشور، زمینه‌های امنیت و آرامش سیاسی را به دنبال بیاورد، وجود خشونت و عدم تساهل در گفتمان سیاسی علاوه‌بر اینکه نمی‌تواند مسائل و مشکلات را حل و فصل کند، باعث تشنج و ایجاد ناآرامی‌های سیاسی در درون جامعه می‌شود. کج‌اندیشی و نبود تسامح سیاسی، ناشی از خودشیفتگی و فردگرایی در بین نخبگان سیاسی و دولت‌مردان در این دوره زمانی است. در واقع ما در این دوره با اصطکاک شدید منافع فردی و منافع عمومی روبه‌رو هستیم و به‌طور مسلم این امر باعث زیر پا گذاشتن منافع ملی و مصالح گروهی شده و مانع ایجاد احزاب و گروه‌های متشکل سیاسی می‌شود؛ زیرا مشارکت مردمی مغایر با منافع و مصلحت‌های فردی است (سریع‌القول، ۱۳۷۷: ۱۳۳). به این ترتیب، در این دولت نیز با توجه به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، حتی بیش از دولت‌های پیشین، برای ایجاد، رشد، دوام و تثبیت مؤلفه‌های توسعه سیاسی مانع ایجاد شده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم بر توسعه‌نیافتگی سیاسی در سه دولت هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی‌نژاد بررسی شود. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که در این سه دوره ریاست‌جمهوری، مانع اصلی توسعه‌نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی، حاکم بودن فرهنگ سیاسی «تابعیتی» و «منازعه‌گرا» بر زندگی سیاسی نخبگان بوده است. اگر اجماع نخبگان و تمسک آنها به اصل مشورت در تصمیم‌گیری وجود داشت و آنها به صورت یکجانبه و بدون احترام به نظر دیگران در پی عملی کردن تصمیمات خودشان نبودند و یا به جای رقابت منفی و نگاه تخریبی و ابزارگونه به یکدیگر، براساس اصل تساهل و اعتماد متقابل به نظرات یکدیگر توجه می‌کردند و حاضر

به چشم‌پوشی از منافع شخصی و جناحی و ترجیح دادن مصالح و منافع دینی و ملی بر آنها بودند، آنگاه ایران هرگز توسعه‌نیافتگی سیاسی را تجربه نمی‌کرد. به این ترتیب نوع فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ما و عملکرد آنها که از این نوع فرهنگ سیاسی ناشی می‌شود، نتوانسته است ساختارهای لازم و اساسی را برای توسعه سیاسی در جامعه به وجود آورد و حتی در مواردی به گونه‌ای عمل شده است که اگر ساختاری هم وجود داشت که می‌توانست ما را به توسعه سیاسی نزدیک کند، سعی در تخریب آن بوده است. این درحالی است که برای ایجاد توسعه و تحول و یا برای حل یک بحران یا بیماری در یک نظام سیاسی، باید به هر دو بعد سخت‌افزاری و نرم‌افزاری توجه داشت. فرهنگ سیاسی وجه نرم‌افزاری توسعه سیاسی و لایه زیرین یک نظام سیاسی محسوب می‌شود. توسعه سیاسی ابتدا در این نظام سیاسی ذهنی، یا همان فرهنگ سیاسی، واقع می‌شود. به عبارت دیگر، فرهنگ سیاسی تبلور نظام سیاسی حاضر در ذهن مردم آن جامعه است؛ پس از آن است که تحقق عینی آن را در نهادها و در نهایت در نظام سیاسی و اجتماعی مشاهده می‌کنیم. گرچه فرهنگ سیاسی همواره دارای ارتباطی متقابل با ساختار سیاسی است و این دو دارای تأثیر و تأثر مستمر هستند، اما تجربه تاریخی و نظریه‌های علمی به ما آموخته است که ایجاد تحول در فرهنگ سیاسی مقدم است، در غیر این صورت ظهور تحولات اجتماعی و انقلاب‌ها رفتاری قابل توجیه نیست.*

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۷۰)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ دوم، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- آلموند، گابریل؛ پاول، جی بینگهام (۱۳۷۵)، «جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی»، ترجمه علیرضا طیب، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۱۴-۱۱۳.
- آلموند، گابریل ا.؛ پاول جونور، جی. بینگهام؛ مونت، رابرت جی (۱۳۷۶)، *چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- اردستانی، حسین (۱۳۸۲)، «عوامل مؤثر در شکل‌گیری نظریه سیاسی خاتمی»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۷.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: قومس.
- افتخاری، اصغر (۱۳۷۸)، «چهره متغیر امنیت داخلی: بررسی نسبت امنیت داخلی با رقابت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۴.
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، *جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی*، تهران: نقش‌ونگار.
- امین‌زاده، محسن (۱۳۷۶)، «توسعه سیاسی»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۱۸.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۹)، *اکثریت چگونه حکومت می‌کنند؟*، تهران: سروش.
- باتامور، تی. بی (۱۳۶۹)، *نخبگان و جامعه*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دانشگاه تهران.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۲)، «خلع ید: سپیدی‌ها و سیاهی‌ها، گفت‌وگو با بازرگان»، *ایران فردا*، شماره ۸.
- بایندر، لئونارد (۱۳۵۵)، «ایدئولوژی و توسعه سیاسی»، نقل شده در: *رحمت‌الله مراغه‌ای (گردآورنده)*، *نوسازی سیاسی*، تهران: جیبی.
- بدیع، برتران (۱۳۸۵)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران: قومس.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۰)، «توسعه و فرهنگ»، *میزگرد نامه فرهنگ*، شماره ۵ و ۶.
- _____ (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، چاپ دوم، تهران: گام نو.
- _____ (۱۳۸۲)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۸۳)، *عقل در سیاست*، تهران: نگاه معاصر.
- _____ (۱۳۹۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، چاپ بیست‌ویکم، تهران: نشر نی.
- پای، لوسین (۱۳۷۰)، «فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی»، ترجمه مجید محمدی، *نامه*

فرهنگ، شماره ۶-۵.

ربانی، علی (۱۳۸۹)، «فرهنگ سیاسی ایران و مؤلفه‌هایش»، فصلنامه سیاست، شماره ۱۶. پالمر، مونتی؛ اشترن، لاری؛ گابریل، چارلز (۱۳۶۷)، نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. جعفرپور کلوری، رشید (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸)، نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای، ترجمه وحید جهان‌بزرگی و علیرضا طیب، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۸)، دولت، نخبگان و توسعه در خاورمیانه، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.

خاتمی، محمد (۱۳۷۳)، از دنیای شهر تا شهر دنیا، تهران: نشر نی.

_____ (۱۳۷۶)، انتخاب هشتم، تهران: همشهری.

خانیک، هادی (۱۳۸۲)، قدرت، جامعه مدنی و مطبوعات، تهران: طرح نو. خواجه‌سروی، علیرضا (۱۳۸۲)، رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

_____ (۱۳۹۰)، «کانون‌های رسمی و غیررسمی قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران»، نقل شده در: غلامرضا خواجه‌سروی (گردآورنده) سیاست و حکومت در جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

راش، مایکل (۱۳۷۷)، جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.

رضاقلی، علی (۱۳۷۳)، جامعه‌شناسی خودکامگی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.

_____ (۱۳۷۷)، جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، چاپ ششم، تهران: نشر نی.

رضوی، مسعود (۱۳۷۸)، متفکران معاصر و اندیشه سیاسی اسلام، تهران: فرزانه.

رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶)، توسعه و تضاد، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

زونیس، ماروین (۱۳۸۷)، روانشناسی نخبگان سیاسی ایران، ترجمه پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده و زهرا لبادی، تهران: چاپخش.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۵ و ۱۳۶.

_____ (۱۳۸۱)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، چاپ دوم، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

_____ (۱۳۸۹)، فرهنگ سیاسی ایران، تهران: فرزانه.

سیف‌زاده، حسین (۱۳۷۷)، نظریه‌های مختلف درباره راه‌های گوناگون‌نوسازی و دگرگونی سیاسی، تهران: توس.

سینایی، وحید؛ محقر، احمد؛ زمانی، سمیه (۱۳۹۰)، «بررسی نقش سومین دوره مجلس شورای اسلامی در سیاست‌گذاری؛ مطالعه موردی: برنامه اول و گذار به دوره سازندگی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۳.

شریف، محمدرضا (۱۳۸۲)، *انقلاب آرام: درآمدی بر فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران: روزنه.

_____ (۱۳۸۳)، «تحول فرهنگ سیاسی در ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۲۲.

شهرام‌نیا، امیرمسعود؛ اسکندری، مجید (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی»، *نشریه گنجینه اسناد*، شماره ۷۷. صادق‌الحسینی، محمد (۱۳۷۸)، *پدیده خاتمی*، ترجمه محمدرسول دریایی، تهران: خانه اندیشه جوان.

عظیمی دولت‌آبادی، امیر (۱۳۸۷)، «جهانی‌شدن و سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی ایران»، *پژوهشنامه متین*، شماره ۴۱.

قبادزاده، ناصر (۱۳۸۱)، *روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب*، تهران: فرهنگ گفتمان.

قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)، *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سمت.

کردزاده کرمانی، محمود (۱۳۸۰)، *اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی*، تهران: قومس.

کدی، نیکی آر (۱۳۸۳)، *نتایج انقلاب ایران*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

کشاوری، عباس (۱۳۷۵)، «درآمدی بر فرهنگ سیاسی در ایران»، *مجله فلسفه، کلام و عرفان*، شماره ۷ و ۸.

مصلی‌نژاد، عباس (پاییز ۱۳۸۸)، «واکاوی فرهنگ سیاسی در ایران معاصر براساس تئوری انتقادی»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، دوره ۲، شماره ۵.

میرموسوی، علی (۱۳۷۵)، «مبانی دینی و فرهنگ سیاسی مشارکتی»، *مجله فلسفه، کلام و عرفان*، شماره ۷ و ۸.

نیلی، مسعود (۱۳۷۶)، *اقتصاد ایران*، تهران: مؤسسه علمی پژوهش و برنامه‌ریزی اقتصاد.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع درحال دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

یزدی، ابراهیم (۱۳۷۹)، *سه جمهوری*، تهران: جامعه ایرانیان.

Alamdari, Kazem (2005), "The Power Structure of the Islamic Republic: Transition from Populism to Clientelism, and Militarization of the Government", *Journal of Third World Quarterly*, Vol. 26, No.8.

Almond, Gabriel A. (1956), "Comparative Political Systems", *Journal of Politics*, No. 18.

Almond, Gabriel A., Powell G., Bingham (1978), *Comparative Politics: a Developmental Approach*, Boston: Brown and Co.

Bhatia, B. M. (1974), *History and Social Development*, Delhi: Vikas Publishing House.

Eisenstadt, S. N. (1973) *Tradition, Change and Modernity*, London: Sydney John

Wiley and Sons.

Gastil, R.D (1958), "Middle Class Impediments to Iranian Modernization", *Public Opinion Quarterly*, Vol. 1, pp.351-371.

Johnson, David; Johnson, Frank (1987), *Joining Together: Group Theory and Group Skills*, NewYork: Prentive Hall.

Kornhauser, William (1959), *The Politics of Mass Society*, NewYork.

Pye, Lucian W. (1965) "Introduction: Political Culture and Political Development", in Lucian Pye and Sidney Verba (eds) *Political Culture and Political Development*, Princeton, Newjersey: Princeton University Press.

_____ (1963), "Introduction", in Lucian Pye, (eds.), *Communications and Political Development*, Princeton: Princeton University Press.

Rosenbaum, Walter (1975), *Political Culture*, NewYork: Praeger Publishers.

Quandt, William (1970), *The Comparative Study of Political Elites*, London: Sage Publications.

Verba, Sidney (1965), "Comparative Political Culture: Conclusion", in: Lucian W.Pye, Sidney Verba (eds.), *Political Culture and Political Development*, Princeton, New Jersey, Princeton University Press.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی